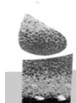


شجریان: مخاطب خاص، شهرت عام



شجریان مجری یک موسیقی کلاسیک بود که از ویژگی‌های این موسیقی (در بیشتر فرهنگ‌ها) داشتن مخاطبان خاص است؛ پس چگونه او به این شهرت عام رسید که نامش تقریباً به گوش هر ایرانی و میلیون‌ها غیرایرانی رسیده است؟

پیش از پرداختن به این موضوع، باید پرسید که چه شد که شجریان در آواز از دیگران متمایز شد؟ شاید اول به نظر برسد گستره‌ی وسیع صدای اصطلاحاً شش دانگ اوست که او را ممتاز کرده، اما این حُسنی است که بسیاری از خوانندگان حتی ناشناخته هم دارند. کوک و، به اصطلاح، ژوست‌خواندن، وزن‌شناسی و کیفیت صداسازی را هم گرچه او به کمال دارا بود، برای دیگر خوانندگان مستعد با قدری تلاش، به دست آمدنی، بلکه امروز بدیهی است. بنابراین، وجه امتیاز او را در جایی دیگر باید جستجو کرد: نگاهی به کارنامه حدوداً پنجاه‌ساله‌ی آواز شجریان، از آگاهی و شناخت وسیع و عمیق او از گوشه‌ها و الحان، تسلط بی‌چون‌وچرایش در اجرای دقیق و البته هوش و ذوق او در ایجاد ارتباط میان آنها و اتصال دادن‌شان و طراحی آواز و انتخاب اشعار دارد. شجریان خوب آموزش دید؛ استادان ممتاز داشت و خود بهترین شاگرد بود و تا آن هنگام که از پا افتاد، پژوهنده‌ای خستگی‌ناپذیر. از هیچ لحن و گوشه‌ای نزد هرکس که بود نمی‌گذشت و داستان‌های جویندگی او نزد اهل موسیقی مکرر بازگو شده است.

نیز ویژگی مهم خوانندگی شجریان، تنوع تحریرهای اوست؛ بسیاری از خواننده‌های پیش از او آوازشان را به یک دو سه گونه تحریر می‌آراستند و با همان‌ها هم بر مسند استادی می‌نشستند. بعضی هم تحریر را، نه یک المان موسیقایی، که ابزار شهرت و محبوبیت می‌دانستند و آن قدر دورش می‌گشتند که شنوندگان‌شان به خلسه روند یا به خروش درآیند. شجریان نه تنها بر شناخت هزارتوها و اجرای دقیق انواع تحریر فائق آمد، که آن را با مفهوم و کارکرد موسیقایی‌اش، نه برای خودنمایی و جلوه‌فروشی به کار بست: از تحریرهای تزئینی که چند نت و هجای ساده را غنا و معنا می‌دهد تا تحریرهای ساختاری که گوشه‌ای را به مقصدی و نغمه‌ای را به منزلی می‌رساند و عبارت‌بندی و روند دستگاهی را حرکت و استحکام می‌بخشد. کوشش مشکور شجریان به آنجا رسید که گستره‌ی وسیع صدای زیر فرمانش، شناخت عمیقش از الحان و گوشه‌ها و پرده‌ها، ذوق و هوشش در وصل اینها و طراحی آواز و نیز توانایی کم‌نظیرش در ادای تحریرها و آرایه‌ها — که حاصل اینها در ده‌ها بلکه صدها ساعت اجرای ممتاز جمع است — از او جامعیتی ساخت که می‌توان او را دایرةالمعارف آواز ایران نامید.



اما چه شد که شجریان، که موسیقی‌اش خاص بود، تقریباً بی‌مدد تلویزیون و سینما که سبب‌ساز اصلی شهرت عام‌اند، چنان نامور شد؟ اسباب متعددی در این میان به ذهن می‌رسد که در سال‌ها کار مداوم او، با فراز و فرودهایی رخ نمودند: نخست، پیوستن او در اواخر دهه‌ی چهل به جریان جنبش احیا یا همان مرکز حفظ و اشاعه است که گفتمانش، یعنی بازگشت به خویشتن، نزد جامعه‌ی روشنفکری و دانشجویان جاذبه و اعتبار یافته بود. افزون بر این، بیش از دیگر خوانندگان به حافظ‌خوانی رو آورد که نزد جامعه‌ی روشنفکری از دیگر شاعران قدیم مقبول‌تر بود. شاعران معاصر و نوگرا را هم از قلم نینداخت و مضامین مناسب احوال اجتماعی را وارد آواز خود کرد. لحن کشدار و سوزناک عاشقان شکست‌خورده را به خود نگرفت و با تکنیک بی‌نقص و همراهی یاران پرنبوغ، منظومه‌ی کاملی برای پسند نخبگان فراهم آورد. در واقع شهرت، یا به عبارت بهتر، نیکنامی شجریان از نخبگان و، به اصطلاح، از بالا شروع شد و بعدها به گروه‌ها و اقشار، به اصطلاح، پایین‌تر فرهنگی رسید.

سبب دیگر، سرودهای پرشور گروه‌های چاووش است که شجریان صدای اصلی آنها بود؛ اگر پیش از این با راست و پنج‌گاه در جشن هنر، تحسین اهل فرهنگ و اندیشه را برمی‌انگیخت و پیام بازگشت به خویشتن را در لفافه می‌گفت، اکنون در دانشگاه سرود سپیده می‌خواند و آشکارا نوید و امید می‌داد. کار او و یارانش از تحسین گذشته بود و دیگر نیاز و سفارش اجتماعی را برآورده می‌کرد.

دیگر عاملی که شهرت شجریان را بیشتر کرد، فضای موسیقی پس از انقلاب بود که نه تنها موسیقی پاپ، که فعالیت بسیاری از خوانندگان اصطلاحاً سنتی هم به کلی ممنوع شد.

استادان قدیم‌تر چون تاج و بنان و قوامی هم یکی پس از دیگری درگذشتند و شجریان از معدود صداها بود که می‌توانست، هرچند نه بی‌دردسر، اما بالأخره مجوز بگیرد. من به آن گروهی که شجریان را به فرصت‌طلبی یا همراهی در این ممنوعیت‌ها متهم می‌کنند مطلقاً تعلق ندارم و نیز فکر می‌کنم بیان آوازی شجریان چنان متفاوت و سرآمد بود که همین جایگاه امروز را پیدا می‌کرد، اما، به‌هرحال، این فرصت برای او پیش آمد که صدایش رساتر شنیده شود.

اکنون که صحبت فرصت پیش آمد، دو نکته‌ی دیگر هم می‌توان گفت: شجریان به رپرتوار یا کارگان کمترشنیده‌شده‌ای دسترسی یافت و آن ردیف آوازی و نیز تصنیف‌های قدیم بود. به‌این‌ترتیب، برای ساختن یک برنامه، معمولاً بخش مهمی از مواد و مصالح را در اختیار داشت؛ مثلاً توانست یک برنامه ابوعطا را با آموزه‌های ردیفی‌اش و تصنیفی از درویش‌خان ترتیب دهد. گرچه مسلماً هنر اجرای او و لطفی در آن برنامه بسیار درخشان بود، اما امروزه یک نوازنده و یک خواننده‌ی بسیار بااستعداد عملاً نمی‌توانند یک آلبوم یا کنسرت با تصنیف «بهار دلکش» عرضه کنند و در انتظار آن استقبال و تحسین بمانند. موضوع دیگر فرصت بهره‌گیری از استادان و هنرمندانی بود که در اوج تجربه یا خلاقیت بودند؛ از دوامی زاده‌ی ۱۲۷۰ش تا مشکاتیان متولد ۱۳۳۴، چند نسل از موسیقیدانان، با گرایش‌ها و توانایی‌های متفاوت، به آموزش او کوشیدند، تجربیات خود را با او تقسیم کردند و بهترین قطعات‌شان را برای او ساختند. البته که او استعداد را با کوشش، پژوهندگی را با شکیبایی، و عشق به سنت را با نوجویی فراهم داشت، اما مجموعه‌ی مراد و معانی هم جمع آمده بود تا او را گوهر رخشان موسیقی ایران کند. شجریان دل جمع بزرگی از کسانی را هم که، به واسطه‌ی آموزه‌های مذهبی، موسیقی را مشکوک می‌دانستند، به دست آورد؛ نه‌تنها قرآن را به صوت حَسَن زینت داده، که ربانیش همسفره‌ی افطارشان شده بود و به‌تبع، دیگر آثار چنین کسی هم از نظر بسیاری از اینان و جاهت می‌یافت. دایره کامل شد؛ از گروه‌های چپ و مارکسیست تا مؤمنان، از دلباختگان به عشق زمینی تا پیروان حلقه‌های عرفانی، از مدافعان گروه‌های مختلف سیاسی تا دوستداران ادبیات کهن، تقریباً اهل هر رزم و هر بزم می‌توانستند چیزی باب دل خود در این ده‌ها ساعت برنامه‌ی رسمی او بیابند و این را هم باید گفت که به نظر می‌رسد کارهای، به‌اصطلاح، ضعیف‌ترش (از منظر فنی و خلاقیت)، بیشتر برای او شهرت آورد که این موضوع، شاید نه جای شگفتی، که رسم روزگار است.

این را هم باید گفت که آواز شجریان و نیز منش او را همگان خوش نمی‌داشتند؛ درحالی‌که برخی از شنوندگان غیرمتخصص (به‌ویژه در دهه‌ی شصت) او را نماد سنت‌گرایی کهنه و آوازش را حوصله‌سربرم می‌دانستند و خوانندگان دیگری را برای خواندن بیات‌ترک و ابوعطا ترجیح می‌دادند، معدودی از موسیقیدانان او را بدعت‌گذار می‌خواندند و راه و لحنش را نمی‌پسندیدند. بعضی هم از جنس صدای او خوش‌شان نمی‌آمد و آن را در قیاس،

مثلاً با صدای اقبال آذر، کم‌حجم تلقی می‌کردند. بعضی هم، به‌خصوص برخی موسیقیدانان اصفهانی، بر دکلاماسین او خرده می‌گرفتند و می‌گفتند کلمات را نامفهوم ادا می‌کند. اما دیگر چه خرده‌ای بر او می‌شد گرفت؟ از مسائل فنی و سلیقه‌ای که بگذاریم، بعضی‌ها هرچه شجریان می‌کرد می‌گفتند نقشه‌ای در سر دارد و در پی کسب شهرت و ثروت است و نیز او را متهم می‌کردند که شاگردانش را از همکاری با موسیقیدانانی که با آنها اختلاف دارد، منع می‌کند و همچنین می‌خواهد، در کار آواز، سلیقه و صدای خود را تنها استاندارد معرفی کند. البته در مرور این مطالب، که برخی از آنها ممکن است رنگ واقعیت داشته باشد، نباید از نفی کردن‌های مغرضانه و حاسدانه‌ی بعضی بدخواهانش غافل بود که بر جایگاه او رشک می‌بردند.

مسائل حاشیه‌ای هم چندی پیش آمد؛ یک‌بار برافروخته شد و شهرت خود را به رخ موسیقیدانان و نواگران همکار خود کشید و آنان را با نوازندگان خیابان سیروس در یک طبق نشانده. دستی هم به سازسازی برد و بحثی با سازندگان ساز کرد. موضوعات خانوادگی و روابطش با موسیقیدانان و مسائل و اختلافات مالی هم گاه نقل محافل می‌شد. موضوع دو آلبوم او (بیداد و قاصدک) را در دهه‌ی شصت و هفتاد به مجلس کشاندند، ماجرایش با تلویزیون جنجال آفرید و در ۸۸ هم خبرساز شد. این اخبار را اگر کسی موسیقی او را هم گوش نمی‌داد، می‌شنید. به‌این ترتیب، باید گفت در میان بس‌بسیار کسان که نام او را بر زبان می‌رانند، هستند کسانی که یک جمله هم از آواز او را نشنیده‌اند یا به آن تعلق ندارند. به نظر من شاید فایده‌ای نداشته باشد که فکر کنیم همه‌ی آنان که برای عکس گرفتن با او سر و دست می‌شکستند یا امروز برایش گریبان چاک می‌کنند، ده‌دقیقه آواز او (نه تصنیف‌خوانی، آن‌هم «مرغ سحر»ش) را شنیده‌اند یا نه؛ اینان، نه به ادراک شخصی، که با تکیه به باور عمومی به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند. این هم از عوارض شهرت عام است که گاه شیفتگی‌های توخالی می‌آورد. اما چه چاره؟ مگر بسیار کسان که افلاطون و بتهوون و اینشتین را بزرگ می‌شمارند، چیزی جز نام از آنان در ذهن دارند؟

و سخن آخر: جایگاه شجریان برآیند مسائل بسیار است، اما این برآیند چنان سر به اوج کشید که او را به نماد فرهنگی یا قهرمان ملی یا، به قول بعضی، اسطوره بدل ساخت. اسطوره‌شدن شجریان تأکیدی دیگر بر مدرنیته‌ی ایرانی است. اینکه اروپا قهرمانانش از زیگفرید و رایین‌هود و ویلهلم تل به داوینچی و دکارت و ولتر رسید، حاصل مدرنیته و اندیشه‌ی عصر روشنگری بود؛ اینکه قهرمانان ایران از رستم و پوریای ولی و تختی به شجریان برسد، چه چیز جز تأثیر مدرنیته است؟ هنگامی که تختی درگذشت، اگر می‌گفتند که بیست یا سی سال بعد، یک خواننده اسطوره یا قهرمان ملی خواهد بود، شاید کسی باور نمی‌کرد. این است پیام امروز: پهلوانی در اندیشه و هنر است.